

هو الأمر الحکیم

يا عَدْلِيْبُ عَلَيَّكَ بِهَاءِ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، بلسان پارسی ندا مینمائیم، اِنَّا نُحِبُّ اَنْ نَذْكُرَكَ وَنُبَشِّرَكَ بِعِنَايَتِي وَفَضْلِي وَرَحْمَتِي الَّتِي سَبَقَتْكَ وَاَيَّدَتْكَ عَلٰى تَبْلِيغِ اَمْرِي الْاَعْظَمِ وَنَبَايِ الْعَظِيْمِ، اللهُ يَعْلَمُ وَاَنْتَ تَعْلَمُ قَلَمُ اللهِ مَا تَوَقَّفَ فَيَذْكُرُ الْعِبَادِ وَنُصَحِهِمْ قَدْ اَلْقَيْنَا اِلَيْهِمْ مَا يَحْفَظُهُمْ وَيَرْفَعُهُمْ وَيُعَزِّزُهُمْ وَيَقْرَبُهُمْ اِلَى اللهِ الْعَزِيْزِ الْحَمِيْدِ، آنچه سبب علو و ارتقا و تهذيب نفوس بوده مکرر ذکر نمودیم وانجم شرایط مبلّغین از آفاق الواح الهی مشرق و لائح، از حق میطلبیم کلرا تایید فرماید بآنچه سبب تقرّب و انجذاب قلوب است، قلم اعلی نوحه مینماید و میفرماید امروز باید اهل بها اهل ناسوت انشارا باعمال و اخلاق هدایت کنند و بصراط مستقیم راه نمایند، شبی از شبها در عالم رؤیا بیکی از مدّعیان محبّت که خارج از این ارض است باین آیه مبارکه نطق نمودیم اِنَّكَ خُلِقْتَ لِنُصْرَةِ اَمْرِيْ وَلٰكِنْ نَصَرْتَ اَعْدَائِيْ بِعَمَلٍ كَانَ اَقْوٰى مِنْ جُنُوْدِ الْمُلُوْكِ وَالسَّلَاطِيْنِ، و همچنین آیات آخری بر او القا شد و این آیه مذکوره را در بعضی از الواح ذکر نمودیم، از حق بطلب مبعوث فرماید نفوسیرا که بکمال تقدیس و تنزیه و انقطاع بر نصرت امر مظلوم قیام نمایند قیامیکه سستی آنرا اخذ نکند و قعود از پی در نیاید، احبّا قلیل و اعدا کثیر، عَدْلِيْبِيْ عَلَيَّكَ بِهَائِيْ، جهد نما شاید عباد از امواج بحر معانی الهی محروم نمانند، اکثریرا اسما حایل شده و حجاب اکبر گشته لذا از تقرّب بافق اعلی ممنوعند، بگو ای اهل بها از هر يك اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست چه که نفوس غافله بمجرّد اصغاء عمل منکری نار فساد بر افروزند و بانتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آنرا بمبدء راجع کنند، مکرر از قلم اعلی اینکلمه علیا نازل جنودیکه ناصر حقند اعمال و اخلاق پسندیده بوده و قائد و سردار این جنود تقوی الله، لَعَمْرِيْ اَذَانِيْكَه لايق اصغاء این نداء است قلیل مشاهده میشود، از اوّل امر بلایای لا تُحْصِيْ را حمل نمودیم که شاید نفوس غافله آگاه شوند و بآنچه سزاوار است فائز گردند، امر حق بمثابه آفتاب روشن و منیر است، در ارض صاد حضرت اشرف جانرا در سبیل مقصود عالمیان فدا نمود و بکمال استقامت و تسلیم و رضا قصد مشهد وفا کرد، و بعد از شهادت آنمظلوم هادی دولت آبادی خوف و اضطراب اخذ نمود، آن بی انصاف بر منبر ارتقا جست و بمبدء و منتهی باسمه و

رسمه لعن نمود و تبری جست بشانیکه ابن ذئب در مجمع بر ایمانش گواهی داد، از برای دو روز ایام فانیه عمل کرد آنچه را که اکباد مقربین محترق و عبرات مخلصین نازل، حیات این دلیل بر نفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و اتفاق معذک بعضی متنبه نشده و نخواهند شد، آیا چه شده که در شهادی این امر عباد تفکر نمینمایند، نورین نیرین مع عزت و ثروت و رفعت باستقامتی جان فدا نمودند که ملا اعلی متحیر و همچنین قبل از ایشان کاظم و من معه علیهم بهاء الله و رحمته و عنایت، در هر بلد بکمال استقامت انفس مجرده جانرا باین اسم فدا نمودند، اهل فرقان که متنبه نشدند سهلست معرضین بیان هم کذلک، در بدیع باید تفکر نمود انا احضرناه و شرعنا فی خلقه فلما تم خلقه و طاب خلقه ارسنناه ککره النار ما منعه سطوة الايام ولا قدره الانام معذک احدی آگاه نه، بهتر آنکه بلوح حکمت ناظر شویم و باین آیه متمسک لا تنظر الی الخلق و اطوارهم بل الی الحق و سلطانیه کذلک قضی الامر من لدی الله المهیمن الفیوم، امروز جمیع اشیا ناطق و لکن سامع مفقود الا من شاء ربک، در یکی از الواح بخط خود اینکلمات مرقوم میگوید چه میگوید میگوید مکنون آمد نافه میگوید مشک معانی آمد صدف میگوید لؤلؤ حقیقی آمد افق میگوید نیر اعظم آمد طور میگوید مکلم آمد سدره میگوید انظروا اثماری و اسمعوا حافی بحر میگوید انظروا عظمتی و امواجی آفتاب میگوید انظروا اشراقی و تجلیاتی مظلوم میگوید العزة و العظمة لله و لأصفيائه، در هر یوم لئالیء حکمت و جواهر بیان از خزانه قلم اعلی ظاهر و لکن طالب قابل بمثابه عدل و انصاف معدوم و مفقود، قل الهی الهی لا تمنع عبادک عن فرات رحمتک ولا عن اثمار جودک و عطائک، اسئلك باسمک الذی به سخرت الاسماء و ببیان به انجذبت حقایق الاشیاء بان تؤید الغافلین علی الإنابة لدی باب فضلك و الرجوع الی بحر غفرانک انک المقتدر العزیز الفضال، یا عندلیب علیک بهائی، اینکلمات مکنونه را بر عباد القا نما شاید از هوی بهدی راجع شوند و از طغی بتقوی، ایدوستان من سراج ضاللترا خاموش کنید و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل بر افروزید که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضرت معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند، در سطر اول لوح مذکور و مسطور است و در سراق حفظ الله مستور ایبنده من ملک بیزوالرا بانزالی از دست منه و شاهنشهی فردوسرا بشهوتی از دست مده اینست کوثر حیوان که از معین قلم رحمن

جاری گشته طُوبَى لِلشَّارِبِينَ، ای گیاه خاک چگونه است که با دست آلوده بشکر
 مباشرت جامه خود ننمائی و بادل آلوده بکثافت شهوت و هوی معاشرت مرا جوئی و
 بممالک قدسم راه خواهی هیهات هیهات عَمَّا أَنْتُمْ تُرِيدُونَ، یا عَنَدَلِيبُ مقصود آنکه بر
 کل معلوم گردد که قلم اعلی از اول ایام کلرا بتقدیس و تنزیه و ما يُرْفَعُ بِهِ الْأَمْرُ امر
 فرموده، اینکلمات عالیات در لوح جلال نازل امروز ناصر حق اعمال طیبه و اخلاق
 مرضیه بوده، مکرر اینکلمه علیا از قلم اعلی نازل ضرر اینمظلوم زنجیر و کند ارض
 طا نبوده و همچنین ظلم ظالمهای ارض میم نه بلکه از نفوسیست که دعوی محبت
 مینمایند و خود را از اهل بها میشرمند و لکن مطیع نفس و هوی مشاهده میگردند،
 امروز باید اولیا بنور تقوی منور باشند و بنار انقطاع مشتعل اینست و صییت حق جَلَّ
 جَلَّالُهُ از قبل و بعد طُوبَى لِلْعَامِلِينَ، براستی میگویم از هر نفسی نار امل و شهوت
 ظاهر شود او از حق نبوده و نیست، باید دوستان بطراز انقطاع و تقوی و امانت و
 دیانت مزین باشند، در کلمات مکنونه فرمودیم ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته مثل
 تو مثل آب تلخ صافیست که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون
 بدست صرّاف ذائقه اُحَدِيَه افتد قطره از آنرا قبول نفرماید تجلی آفتاب در تراب و
 مرات هر دو موجود و لکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بیمنتی در میان،
 تاثیر کلمه از تقدیس نفس بوده و هست، قُلْ إِلَهِي إِلَهِي نُوْرٌ قُلُوْبَ أَوْلِيَايِكَ بِنُوْرِ
 مَعْرِفَتِكَ وَأَيُّدُهُمْ عَلَى نُصْرَةِ أَمْرِكَ بِيَانٍ تَتَضَوُّعٌ مِنْهُ عَرَفْتُ تَقْدِيْسَكَ، أَيْرَبِ لَا تَمْنَعُهُمْ
 عَنْ بَحْرِ عَطَايِكَ وَلَا عَنْ فَيُوضَاتِ أَيَّامِكَ، أَسْئَلُكَ بِأَنْ تُوَفِّقَهُمْ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ
 فِيكِتَابِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْفَضْلُ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ، ذکر اولیای ارض شین را نمودید و همچنین
 دیار آخری، فضل آن ارض مبارکه ما بین اراضی مقدسه بمنابۀ آفتاب ظاهر و
 هویداست، طُوبَى لَهَا وَنَعِيمًا لِأَهْلِهَا الَّذِينَ شَرَبُوا رَحِيْقَ الْوَحْيِ مِنْ كَأْوِسِ عَطَاءِ رَبِّهِمْ
 الْمُشْفِقِ الْكَرِيمِ، ذکر بعضی از نفوسرا نموده‌اید و همچنین اشتعالشانرا بنار محبت
 الهی، اللَّهُ الْحَمْدُ هَرِيك بامواج بحر بیان فائز، کلرا ذکر نمودیم بذکریکه مقدس از
 تغییر و محواست إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ، بَشِّرْهُمْ مِنْ قِبَلِي وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِي وَنُوْرُهُمْ
 بِأَنْوَارِ بِيَانِي الْعَزِيْزِ الْبَدِيْعِ، افنان آن ارض علیهم بهائی و عنایتی فائز شدند آنچه که
 شبه و مثل نداشته و ندارد، نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُظَهَرَ بِهِمْ آيَاتِ عِزِّهِ فِي بِلَادِهِ وَأَعْلَامَ هِدَايَتِهِ
 بَيْنَ عِبَادِهِ، ذکر جناب عبد الحمید علیهِ بهائی و توجّه و اشتعالشانرا نمودید، اللَّهُ الْحَمْدُ

در اول ایام اقبال کردند و بشرف لقا و وصال فائز گشتند، از حق میطلبیم او را تایید فرماید تا بر امر قیام نماید شاید بعضی اعمال نا پسندیده بعضی باعمال طیبه طاهره تبدیل شود، یا عَبْدُ قَبْلِ الْحَاءِ وَالْمِيمِ اسْمَعُ نِدَائِي مِنْ شَطْرِ سَجْنِي وَخُذْ زِمَامَ الْأَمْرِ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ ثُمَّ اسْقِ النَّاسَ مَرَّةً مِنْ رَحِيقِ الْبَيَانِ وَأُخْرَى مِنْ كَوْثَرِ الْعِرْفَانِ، قُلْ يَا قَوْمِ تَاللَّهِ الْحَقُّ قَدْ خُلِقْتُمْ لِهَذَا الْيَوْمِ ضَعُوا الْأَوْهَامَ وَمَظَاهِرَهَا وَالظُّنُونَ وَمَطَالِعَهَا قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ وَأَتَى مَالِكُ الْإِبْدَاعِ بِرَايَاتِ الْآيَاتِ وَأَعْلَامِ الْبَيِّنَاتِ، أَسْرِعُوا بِالْقُلُوبِ وَقُولُوا لَكَ الْحَمْدُ يَا مَالِكَ يَوْمَ الْمَابِ وَلَكَ الْبَهَاءُ يَا مَالِكَ الرَّقَابِ، كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا الْآيَاتِ وَصَرَّفْنَاهَا بِالْحَقِّ وَأَرْسَلْنَاهَا إِلَيْكَ لِتَقُومَ عَلَى خِدْمَةِ الْأَمْرِ بِقِيَامٍ تَضْطَرِبُ بِهِ أَفئِدَةُ الْأَشْرَارِ، امروز عباد غافلند اگر آگاه شوند و مقصود را بیابند کل بر خدمت قیام نمایند قَدْ مَنَعَهُمْ عُلَمَائُهُمْ عَنِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ، از حق میطلبیم کلرا تایید فرماید بر انابه و رجوع إِنَّهُ هُوَ الْعَطُوفُ الْغَفُورُ، مخصوص بعضی از اولیای مذکوره الواح منیعهُ بدیعهُ مقدسه از سماء مشیت نازل انشاء الله از کوثر بیان رحمن بیاشامند و از بحر توحید حقیقی قسمت برند اوست معطی و اوست باذل و اوست کریم، إِنَّا نَذْكُرُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فِي الْمِيمِ وَالْيَاءِ ثُمَّ الْمِيمِ وَأَنْزَلْنَا لَهُمُ الْوَاحَا مِنْ سَمَاءِ الْعِنَايَةِ وَالْأَلطَافِ نَسْتَلُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُمْ لِقَاءَ الْوَاحِهِ وَنُبَشِّرُهُمْ بِمَا قَدَّرَ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، قُلْ إِلَهِي إِلَهِي فَابْتَعْتُ بِسُلْطَانِكَ مَنْ يَقُومُ عَلَى خِدْمَةِ أَمْرِكَ بِحَيْثُ لَا تَمْنَعُهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَلَا تُخَوِّفُهُ سَطْوَةُ الْأَمْرَاءِ وَلَا تَضَعِفُهُ ضَوْضَاءُ الْأَمْرَاءِ، أَيَرْبِ تَرَى أَصْفِيَانِكَ بَيْنَ أَيَادِي الْغَافِلِينَ مِنْ خَلْقِكَ أَسْئَلُكَ يَا سُلْطَانَ الْقَدَمِ وَمَالِكَ الْأَمَمِ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ بِأَنْ تَكْتُبَ لِمَنْ دَخَلَ فِي ظِلِّكَ أَجْرَ لِقَائِكَ وَمَا قَدَّرْتَهُ لِأَصْفِيَانِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُهَيِّمُ عَلَى مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ، وَنَذْكُرُ إِمَائِي وَأُورَاقِي هُنَاكَ اللَّائِي آمَنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ، قُلْ يَا إِمَاءَ اللَّهِ إِنَّ الْمَظْلُومَ يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يُقَرِّبَكُنَّ وَيُؤَيِّدَكُنَّ عَلَى الْعِصْمَةِ وَالْعِفَّةِ وَالْبِرِّ وَالتَّقْوَى أَنْصُرْنَ رَبَّكُنَّ بِالْأَعْمَالِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ وَالْأَخْلَاقِ الْمَرْضِيَّةِ الْمُبَارَكَةِ، يَا إِمَاءَ اللَّهِ دُنْيَا رَا فَنَا احاطه نموده طوبی از برای نفسیکه شنونات ایام او را از مالک انام منع ننمود، الْبَهَاءُ الْمُشْرِقُ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ عَطَائِي عَلَيْكَ يَا عَنْدَلِيْبُ وَعَلَى مَنْ مَعَكَ وَيَسْمَعُ قَوْلِكَ فِيهِذَا النَّبَا الْعَظِيمِ.